Theme

Daddy, the man next door kisses his wife every morning when he leaves for work. Why don't you do that?

Gracious, little one, I don't even know the woman.

Daughter, your young man stays until a very late hour. Hasn't your mother said anything to you about this habit of his?

Yes, father. Mother says men haven’t altered a bit.

For the reader who contemplates the two jokes above, a significant difference emerges between them. The first joke depends only upon a reversal of expectation. We expect the man to explain why he doesn't kiss his wife; instead he explains

Page 9

why he doesn't kiss his neighbor's wife. The second joke, though it contains a reversal of expectation, depends as much more for its effectiveness on a truth about human life; namely, that men tend to grow more conservative as they grow older, or that fathers often scold their children for doing exactly what they did themselves when young. This truth, which might be stated in different ways, is the theme of the joke.

The THEME of a piece of fiction is its controlling idea or its central insight. It is the unifying generalization about life stated or implied by the story. To derive the theme of a story, we must ask what its central purpose is: what view of life it supports or what insight into life it reveals.

In many stories the theme may be equivalent to the revelation of human character. If a story has as its central purpose to exhibit a certain kind of human being, our statement of theme may be no more than a concentrated description of the person revealed with an addition, “Some people are like this.” Frequently, however, a story through its portrayal of specific persons in specific situations will have something to say about the nature of all men or about the relationship of human beings to each other or to the universe. Whatever central generalization about life, arises from the specifics of the story, constitutes theme.

## We must never think, once we have stated the theme of a story that the whole purpose of the story has been to yield up this abstract statement. If this were so, there would be no reason for the story: we could stop with the abstract statement. The function of the interpretive writer is not to state a theme but to vivify it. He wishes to deliver it not simply to our intellects but to our emotions, our senses and our imaginations. The theme of a story may be little or nothing except as it is embodied and vitalized by the story. Unembodied, it is a dry backbone, without **نوشتار مبدأ**



2515 / 5000

**نتایج ترجمه**

موضوع بابا ، مرد همسایه هر روز صبح که همسرش می رود برای کار ، همسرش را می بوسد. چرا این کار را نمی کنی؟ بخشنده ، کوچولو ، من حتی آن زن را نمی شناسم. دختر ، مرد جوان تو تا یک ساعت خیلی دیر می ماند. آیا مادر شما در مورد این عادت او چیزی به شما نگفته است؟ بله پدر. مادر می گوید مردان کمی تغییر نکرده اند. برای خواننده ای که دو شوخی فوق را در نظر می گیرد ، تفاوت قابل توجهی بین آنها بوجود می آید. شوخی اول فقط به واژگونی انتظار بستگی دارد. انتظار داریم این مرد توضیح دهد که چرا همسرش را نمی بوسد. در عوض او توضیح می دهد صفحه 9 چرا زن همسایه اش را نمی بوسد شوخی دوم ، اگرچه حاوی واژگونی انتظار است ، اما به همان میزان برای تأثیرگذاری آن به حقیقتی درباره زندگی انسان بستگی دارد. یعنی اینکه مردان هرچه بزرگتر می شوند محافظه کارتر می شوند و یا اینکه پدرها اغلب فرزندانشان را سرزنش می کنند که دقیقاً همان کاری را انجام می دهند که خودشان در جوانی انجام می دهند. این حقیقت ، که ممکن است به طرق مختلف بیان شود ، مضمون شوخی است. مضمون یک قطعه داستان ایده کنترل کننده یا بینش اصلی آن است. این یک تعمیم وحدت بخش درباره زندگی است که داستان بیان می کند یا ضمنی آن است. برای استخراج مضمون یک داستان ، باید بپرسیم که هدف اصلی آن چیست: چه منظره ای از زندگی را پشتیبانی می کند یا چه بینشی از زندگی را نشان می دهد. در بسیاری از داستان ها ممکن است مضمون این موضوع معادل شخصیت انسان باشد. اگر داستانی هدف اصلی خود را برای به نمایش گذاشتن نوع خاصی از انسان داشته باشد ، ممکن است بیان مضمون ما چیزی بیشتر از توصیف متمرکز شخص نباشد که با افزودن جمله "بعضی افراد اینگونه هستند". با این حال ، غالباً ، داستانی از طریق به تصویر کشیدن افراد خاصی در موقعیت های خاص ، حرف هایی در مورد ماهیت همه انسان ها یا رابطه انسان ها با یکدیگر یا جهان دارد. هرچه تعمیم مرکزی درباره زندگی ، از ویژگی های داستان ناشی می شود ، موضوع را تشکیل می دهد. پس از بیان مضمون داستانی ، هرگز نباید فکر کنیم که هدف کل داستان خنثی کردن این گزاره انتزاعی بوده است. اگر این چنین بود ، هیچ دلیلی برای داستان وجود نداشت: ما می توانستیم با جمله انتزاعی متوقف شویم. کارکرد نویسنده تفسیر بیان موضوعی نیست بلکه زنده سازی آن است. او آرزو دارد که آن را نه فقط به خردهای ما بلکه به احساسات ، حواس و تخیلات ما تحویل دهد. مضمون یک داستان ممکن است کم باشد یا هیچ چیز نباشد ، مگر اینکه توسط داستان تجسم و نشاط یابد. بدون جسم ، ستون فقرات خشک ، بدون سرحال و حیات است

fresh or life